

حکم مرگ مغزی از دیدگاه فریقین

□ سید حیدر عباس موسوی *

چکیده

مرگ مغزی از مسایل مستحدثه فقهی که از بین رفتن کامل فعالیت های مغز اشاره دارد یا به عبارت واضح مرگ مغزی کامل ترین مصداق حیات غیرمستقر است و طبق نظر فقهای فریقین مرگ مغزی معادل مرگ قانونی نیست و مادام که قلب و دستگاه تنفس بیمار کار می کند، حتی در صورتی که پزشکان، مرگ مغزی بیمار را تایید نمایند نمی توان بیمار را مرده پنداشت؛ وانگهی نظر عرف محترم است و عرف به ظاهر و علایم ظاهری بیمار که زنده بودن او را تأیید می کند توجه دارد و از نظر عقلی نیز مرگ مغزی، مرگ تمام اعضای حیاتی و در نتیجه مرگ کامل شخص نیست از دیدگاه پزشکان، بیمار مبتلا به مرگ مغزی، مرده محسوب می شود، اما آیا از نظر فقهی برای بیمار مبتلا به مرگ مغزی، حکم به موت او می شود یا حیات؟ گروهی از فقها همچون محمد فاضل لنگرانی و میرزا جواد تبریزی تشخیص زنده یا مرده بودن را به عرف سپرده اند و عده ای مانند ناصر مکارم شیرازی و حسین نوری همدانی تشخیص آن را برعهده کارشناس متخصص (پزشکان) دانسته اند. برخی مانند محمد مؤمن قمی نیز تشخیص فقیه را در این باره معتبر دانسته است. گروه اول، افراد دچار مرگ مغزی را زنده، دسته دوم مرده و دسته سوم زنده بودن آنها را مشروط به فعالیت قلب به صورت خودبه خود دانسته اند.

بیماران مرگ مغزی دارای احکام خاص هستند. به عنوان نمونه، دفن، کفن و غسل میت این افراد تا زمانی که به مرگ کامل نرسیده اند، جایز نیست. در جواز پیوند اعضای این بیماران اختلاف وجود دارد. بعضی براین باورند اگر قطع اعضا موجب سرعت بخشیدن به مرگ بیمار شود، جایز نیست و برخی پیوند را در صورتی جایز دانسته اند که به نجات جان مسلمانی منجر شود. از نظر گروهی نیز اگر فعالیت قلب به وسیله دستگاه باشد نه خودبه خود، قطع اعضا و پیوند جایز است. درباره ادامه معالجه و قطع دستگاه های پزشکی نیز اختلاف نظر وجود دارد.

کلید واژه ها: مرگ مغزی، حکم فقهی، فریقین، مرگ شرعی، قطع عضو، پیوند عضو

مقدمه:

مرگ مغزی به طور اجمالی، به از بین رفتن غیر قابل بازگشت اعمال عالیه مغز انسان تعریف شده است (گودرزی و کیانی، ۱۳۹۹ ش، ص ۴۲) عوامل اصلی ایجاد کننده مرگ مغزی را می توان ضربه مغزی، خون ریزی مغزی و ایست قلبی دانست (سلطانیان، ۱۳۷۷ شماره ۱۴: ص ۱۸۹). پس از بروز یکی از این علل به دلیل اینکه مغز انسان مرکز کنترل اعمال حیاتی چون تنفس و اعمال قلبی عروقی است، کار خون رسانی و اکسیژن رسانی به مغز با اختلال مواجهه و از آنجایی که سلولهای مغزی نسبت به سایر سلولهای بدن در برابر کمبود اکسیژن حساس ترند، فقط نرسیدن سه تا پنج دقیقه اکسیژن به مغز می تواند آسیب های جدی و برگشت ناپذیری به مغز برساند و منجر به مرگ سلول های مغزی گردد و با مرگ سلول های مغزی دیگر هدایت لازم به قلب و دستگاه تنفسی از سوی مغز انجام نمی گیرد و مرگ مغزی منجر به مرگ قطعی می گردد (گودرزی و کیانی، ۱۳۹۰ ص ۴۲) این رویه طبیعی مرگ مغزی است که در اندک زمانی منجر به مرگ قطعی می گردد. با پیشرفت علم طب، در جریان مرگ مغزی می توان اعمال قلبی و ریوی شخص را به وسیله دستگاه های پزشکی ادامه داد، اما چون کنترل دستگاه قلب و کنترل تنفس و دستگاه گوارش توسط مغز و ساقه مغز انجام می گیرد و این اعضا به دلیل مرگ سلول هایشان قادر به فعالیت نمی باشند، به محض جدا کردن افراد از دستگاه ها، زندگی آنها به پایان می رسد و مرگ قطعی رخ می دهد (سراجی، ۱۳۸۹ ش، ص ۶۷). باید در نظر داشت که با توجه به اینکه سلولهای مغزی در این حالت به لحاظ کمبود اکسیژن از بین می روند، دیگر امکان بازسازی و ترمیم وجود ندارد و بازگشت مغز به حالت اولیه امری محال است (گودرزی و کیانی، ۱۳۹۰ ش، ص ۴۳). این دستگاه می توان برای چند روز یا حد اکثر چند ماه تنفس فرد را در حالت مصنوعی نگه دارند. از این روست که حتی در پیشرفته ترین بیمارستان ها در زمان کوتاهی، فرد مبتلا به مرگ مغزی، به مرگ قطعی دچار می شود. آمارها نشان می دهد که ۸۵ درصد مبتلایان به مرگ مغزی بعد از یک هفته و تقریباً ۱۰۰ درصد آنان دو هفته با ایست قلبی مواجه خواهند شد و به

ندرت اتفاق می افتد که قلب آنها بتواند بیش از دو هفته به فعالیت خودت دهد (عباسی، ۱۳۸۹ش، ص ۱۸۱). حد اکثر زمانی که دانش پزشکی توانسته فرد در حال مرگ مغزی را با کمک تجهیزات مصنوعی پزشکی نگه دارد ۱۰۷ روز بوده است (سلطانیان، مرگ مغزی مجله فقه اهل بیت سال ۴ شماره ۱۴، ۱۳۷۷، ص ۱۹۰). در تمام زمانی که فرد توسط دستگاه های مصنوعی تنفس می کند و گردش خون توسط قلب انجام می گیرد، نوار مغزی خطی صاف را نمایش می دهد (شیرزاد، ۱۳۸۹ش، ص ۲۶). این نشان دهنده آن است که در این زمان مغز و ساقه مغز که کنترل اعمال قلبی و ریوی را بر عهده دارند، هیچ پیامی را به قلب و ریه ارسال نمی کنند و صرفاً توسط دستگاه های تنفس مصنوعی اکسیژن وارد ریه ها می شود و به خون رسانی و در نتیجه اکسیژن رسانی به اعضای بدن انجام می پذیرد، چرا که دانش پزشکی به اثبات رسیده است که ماهیچه های قلب قبل از تکامل سیستم اعصاب شروع به تپیدن می کند و ماهیچه های قلب دارای قابلیت ذاتی در ایجاد تحریکات خود به خودی است. به همین دلیل گاهی هنگام تشریح نعشی در پزشکی قانونی حتی ۲۴ ساعت پس از مرگ، حرکات انقباضی در عضلات قلب دیده می شود (حاتمی و مسعودی، ۱۳۸۹، ص ۷).

امروز در قوانین بسیاری از کشورها پذیرفته شده است که مرگ قطعی با توافق فعالیت های مغزی حسادث می شود. در قانون متحدهالشیکل تعریف مرگ که مورد قبول اکثر ایالت های آمریکاست، مرگ چنین تعریف شده است: مرده کسی است که:

۱- دچار توقف غیر قابل بازگشت فعالیت های تنفسی و گردش خون شده و یا ۲- دچار توقف غیر قابل بازگشت فعالیت های کل مغز که مشتمل بر ساق مغز نیز می گردد، شده است (حاتمی و مسعودی، ۱۳۸۹: ص ۶۲).

در مورد اینکه با مرگ کدام قسمت از مغز، مرگ مغزی محقق می شود، سه نظریه مطرح شده است:

نظریه اول: مرگ مغزی با قشر مغز رخ می دهد.

نظریه دوم: مرگ مغزی با مرگ ساقه مغز اتفاق می افتد.

نظریه سوم: مرگ مغزی با مرگ قشر و ساقه مغز محقق می شود (صادقی، ۱۳۸۰ش: شماره ۲۲).

اما از نظر عرف خاص پزشکی نظریه سوم که مرگ تمام مغز را مرگ مغزی بیان می دارد مورد قبول

است (امانی، جنایت نسبت به بیمار مرگ قشر مغز، ۱۳۸۸، ش ۶۸، ص ۱۶۰). در قوانین اکثر کشورهای دنیا نیز همین نظریه مورد قبول واقع شده و مورد توجه حقوق دانان قرار گرفته است. مطابق این نظریه مرگ مغزی معادل توقف غیر قابل بازگشت کلیه اعمال قسمت های مختلف مغز، اعم از ساقه مغز، قشر مغز، مخچه است. بیمار در حال مرگ مغزی به دلیل آسیب های برگشت ناپذیر، کلیه فعالیت های قشر و ساقه مغز را از دست می دهد و در بیهوشی مطلق به سر برده و به تحریکات داخلی و خارجی عکس الهام نشان نمی دهد. در این شرایط تنفس و گردش خون این افراد با دستگاه های مصنوعی برای زمان کوتاهی ممکن است (حاتمی و مسعودی، ۱۳۸۹، ص ۶۴).

در قوانین ایران نیز قانون گذار در قانون پیوند اعضای بیماران فوت شده یا بیمارانی که مرگ مغزی آنان مسلم است (مصوب ۱۷-۱-۱۳۷۹) بدون تعیین تعریف برای مرگ مغزی، تشخیص آن را بر عهده کارشناسان خبره گذارده است (عباسی، ۱۳۸۹، ص ۱۲۹).

اما آیین نامه اجرایی این قانون (مصوب ۱۳۸۱) مانند سایر کشورها همین نظریه از مرگ مغزی را مورد پذیرش قرار می دهد، به طوری که صراحتاً در ماده ۱ این آیین نامه آمده است: «مرگ مغزی عبارت است از قطع غیر قابل بازگشت کلیه فعالیت های مغزی، قشر مغز، زیر قشر مغز، ساقه مغز به طور کامل».

نظر به اینکه در کشور ایران از نظر قانونی و پزشکی نظریه سوم معتبر می باشد، وقتی می گوئیم فردی دچار حالت مرگ مغزی شده است به استناد قانون مذکور، یعنی فعالیت تمام مغز وی به شکل غیر قابل بازگشت و برای همیشه از دست رفته است.

برخی نشانه های که مبین از بین رفتن عملکرد مغز است عبارتند از:

- ۱- عدم پاسخ بیمار به تحریکات دردناک.
- ۲- از بین رفتن حرکات خود به خود اندام ها.
- ۳- از بین رفتن عکس العمل های ساقه مغز.
- ۴- از بین رفتن تنفس خود به خودی و نمایان شدن خطی صاف در نوار مغزی فرد مبتلا به مرگ مغزی (سلطانیان، مرگ مغزی مجله فقه اهل بیت سال ۴ شماره ۱۴، ۱۳۷۷). بروز این حالات می تواند مبین حالت مرگ مغزی باشد.

نکته حائز اهمیت است این است که علائمی که برای مرگ مغزی ذکر شد، می بایست پایدار بماند و مدت مشخص بگذرد تا بررسی شود که علائم مرگ مغزی هنوز باقی مانده یا از بین رفته است. این مدت را پزشکان در مواردی که علت عدم هوشیاری معلوم است مثل ضربه مغزی، یا خون ریزی مغزی ۴۸ ساعت و در مواردی که علت عدم هوشیاری مشخص نیست، ۷۲ ساعت می دانند (سلطانیان، ۱۳۷۷، ص ۱۹۲).

در متون فقهی و روایات نیز در خصوص اینکه مرگ حتمی حاصل شود حکم صبر کردن سه روز آمده است تا اینکه مرگ حتمی و قطعی مشخص شود، نکته مهم در این حکم ۳ روز نیست، بلکه آنچه حائز اهمیت است صبر کردن برای دفن متوفی است تا زمانی که اطمینان حاصل شود که فرد مرده است.

در این تحقیق مرگ مغزی از نظر پزشکی و حکم مرگ مغزی از دیدگاه فقه فریقین بحث و بررسی شده است.

واژه شناسی

روح دو واژه روح و مغز، حکایت گر دو واقعیت مستقل ولی مرتبط با یکدیگرند. در ادامه به تبیین و تعریف آنها و بیان پاره ای از نکات پرداخته می شود.

روح:

روح در عرف، مقابل جسم و به معنای نفس، جان، روان است. در فرهنگ واژه ها، به موجودی که مبدا حیات و قوه آثار گوناگون است یا آنچه ملی زندگی نفس است، اطلاق می گردد. (قریشی، ۱۴۱۲ق، ج ۳، ص ۱۳۱) در اسلام، از چپستی آن چندان سخنی به میان نیامده، به ذکر کلیات از قبیل امر الهی، مخلوقی از مخلوقات خداوند و آنچه از ملکوت قدرت می باشد، بسنده شده (بحرانی، ۱۴۱۶ق، ج ۲، ص ۴۴۴)

فیلسوفان اسلامی روح را گوهری مجرد و بسیط برشمرده و از آن رو که ارتباط و تعلق به بدن داشته و مدبر آن است، آن را نفسانی یا نفس ناطقه می نامند. بنابر این، روح، گوهری است که ملاک شخصیت واقعی انسان بوده و حیات بدن، اراده و افعال انسانی بسته به ارتباط با آن است. از دیدگاه بو

علی سینا، نفس حقیقتی یگانه و نیرویی است که اعضا را بر می انگیزد، و بر حسب استعداد بدن، برخی از افعال را به تأخیر افکنده و برخی را مقدم می دارد. نفس در این دیدگاه، در گیرنده تمام احوال بدن است که پایه مصلحت، در آن تصرف تألیفی یا ترکیبی کرده، کامل کننده جسم و حافظ نظام آن خواهد بود (ابن سینا، ۱۲۶۲ق، ج ۶، ص ۲۵)

مغز

مغز: مهم ترین و شریف ترین عضو بدن انسان، مرکز دستگاه عصبی و ابزار تعقل انسانی است که از دو نوع یاخته های عصبی خاکستری و سفید ترکیب یافته و فضای داخل جمجمه را پر کرده است. مغز انسان از بخشهای مختلفی تشکیل شده که یک از آنها مخصوص کنترل پاره ای از فعالیت های بدن است. ذیلاً، توضیحی کوتاه درباره مهمترین بخشهای مغز ارائه می گردد:

۱- (مخ)

حجیم ترین بخش ساختمان مغز بوده و شامل دو نیم کره برابر مغزی و روابط بین آنها (رشته های عصبی که دو نیم کره را به هم وصل می کند) است که بخش عمده فضای داخل کاسه سر را اشغال کرده و بر خوردار از قابلیت هایی بالاتر از دیگر جانداران است. مخ، اعمال ارادی و فعالیت های عقلی انسان مانند حافظه، هوش و درک انسان نسبت به امور پیرامونش را کنترل کرده و هر قسمت از آن مخصوص یکی از سیستم های حسی مانند بینایی، شنوایی، چشایی، بویایی، بساوایی می باشد، به گونه ای که اگر جزئی از مخ که مربوط به یکی از این حواس است آسیب بیند، آن حس دچار نابسامانی یا فقدان می گردد.

۲- (مخچه)

قسمت حجیمی از مغز است که در عقب جمجمه و در زیر نیم کره های مغزی قرار گرفته، وزن آن نسبت به نیم کره های مغز در بزرگسالان ۱ به ۸ می باشد. وظیفه عمده آن تنظیم فعالیت های عضلانی، کنترل حرکات و تعادل بدن است.

۳- (ساقه مغز)

بخش بسیار مهمی از مغز است که در پایه مغز واقع شده، آن سان که از بالا به نیم کره های مخ و

از پایین به نخاع محدود شده است و از سه قسمت مهم تشکیل یافته که عبارتند از

۱- بصل النخاع؛ ۲- پل مغزی؛ ۳- مغز میانی.

ساق مغز، کانون کنترل و فرماندهی همه فعالیت های غیر ارادی از قبیل تنفس، گوارش و به کار انداختن قلب و گردش خون بوده و به منزله ایستگاهی برای پیامهای دستوری مراکز قشری مغز است (ستوده، ۱۳۵۹ش، ص ۴۵)

مرگ و حیات

واژه ((مرگ)) در لغت نامه های فارسی به معنای مردن، جان سپردن، فنای حیات، از دست دادن نیروی حیوانی و حرارت غریزی، صفت وجودی خلقت (ضد حیات) و تعبیر یافته است (معین، ۱۴۲۰ق، ج ۳، ص ۴۰۴۳)

در فرهنگ لغت عربی، معادل واژه مرگ، ((موت)) ذکر شده است و با معنایی مشابه لغت های فارسی، ((موت)) را مفهومی ضد یا نقیض زندگانی بر شمرده اند. دیگر معانی آن: مفارقت کردن روح از جسد، نابود شدن قوه نامیه در انسان، و قوه عاقله شده است. در اغلب موارد ((حیات)) یا ((زندگی)) نیز در نگاه لغت شناسان، ضد یا نقیض مرگ و ممات تعریف شده. ((مرگ))، توقف قطعی و غیر قابل بازگشت اعمال قلبی - عروقی، تنفسی، و حسی - حرکتی است که از بین رفتن سلول های مغزی بر وجود آن صحه می گذارد (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۴، ص ۱۴۳)

بر پایه این تعریف، مرگ پدیده ای طبیعی و زیست شناختی تلقی شده که با آثار و نشانه های مادی (مرگ سلول های مغزی)، قابل شناسایی و ادراک می گردد.

بر پایه آموزه های دینی، مرگ و زندگی دو امر وجودی و مخلوق الهی است.

موت از منظر فقهی نیز به زهوق روح یا خروج نفس از بدن تعبیر یافته و با همین معنا - که گویا برداشتی از برخی آیات باشد در لسان دلیل اخذ گشته و موضوع پاره ای از احکام اموات قرار گرفته است (محسنی، ۱۴۲۴ق، ج ۲، ص ۱۶۸)

با عنایت به اینکه شارع مقدس در تشخیص مصداق ((موت)) به مثابه یکی از موضوعات احکام، تعبد بر ملاک خاصی را لازم ندانسته، بلکه صرف احراز قطعی مرگ را ضروری می داند، سزاوار

است نهاد مرجع در تشخیص آن، تعیین و ارزیابی گردد؟ به عبارت دیگر، آیا این مسئله، موضوعی عرفی بوده و معیار تشخیص مصداق آن عرف عام است یا معیارش، موازین علمی است؟ پیش از پرداختن به پاسخ این سوال، ذکر مقدمه ای ضروری است:

کلیات

معیار در تشخیص مرگ

با عنایت به اینکه شارع مقدس در تشخیص مصداق ((موت)) به مثابه یکی از موضوعات احکام، تعبد بر ملاک خاصی را لازم ندانسته، بلکه صرف احراز قطعی مرگ را ضروری می داند، سزاوار است نهاد مرجع در تشخیص آن، تعیین و ارزیابی گردد؟ به عبارت دیگر، آیا این مسئله، موضوعی عرفی بوده و معیار تشخیص مصداق آن عرف عام است یا معیارش، موازین علمی است؟

دو گونه بودن موضوعات احکام شرعی

۱- موضوعاتی که شارع آنها را آورده و مصطلح ساخته و قبل از آن، به این عنوان و اصطلاح در عرف رواج نداشته است؛ از قبیل نماز، زکات، روزه، حج، و..... تقسیم این دسته (موضوعات مستنبطه) را باید از خود شارع گرفت و از ادله شرع، استخراج و استنباط کرد.

۲- موضوعاتی که قبلاً میان مردم رواج داشته و شارع آنها را از عرف با همان حدّ و مرز برداشت کرده و در این باره اصطلاحی برنساخته است؛ مانند استطاعت، خوف، ضرر، معروف، منکر، و..... این گونه از موضوعات خود به سه دسته دیگر، تقسیم می گردد:

الف) موضوعاتی که تشخیص آن عرف عام، کار پیچیده ای نیست و برای عامه افراد امکان پذیر بوده و نیازی به تبعیت از نظر متخصصان ندارد. مانند صعید، ضرر، اضطرار، استطاعت و موضوعاتی مانند اینکه آیا این مایع رنگین خون است یا نه؟ آیا فلان آب گل آلود مصاف است یا مطلق؟ و آیا رؤیت هلال با چشم عادی حاصل شده است یا خیر؟

ب) موضوعات عرفی که نیاز به تخصص علمی خاصی ندارد، ولی باید نظر و ارتکاز عرف به صورت دقیق، شناخته شود. از آن جا که فقیه به خاطر ممارست دائم با مسائل و موضوعات فقهی،

در تشخیص این موضوعات، قوی تر عمل کرده و از تفرّس و قدرت انتقال فوق العاده ای نسبت به عرف مردم برخوردار است، می تواند تشخیص این موضوعات را بر عهده گرفته و حکم آن را صادر نماید؛ به عنوان نمونه می توان از تعبیر تقدیری - منظور از تغییر تقدیری آن است که - مثلاً - آب کمی گل آلود شده و خونی که در آن ریخته است، به مقداری است که اگر آب صاف بود، رنگ آن تغییر می کرد ولی چون رنگ آن کدر است، فعلاً آثار آن ظاهر نمی شود.

به رنگ نجس در آب های تیره یاد کرد؛ یعنی آیا این گونه دگرگونی، مصداق ((تغییر)) در روایاتی نظیر ((خلق الله الماء طهوراً لا ینجسه شیء إلا ما غیر لونه أو طعمه او ریحه)) (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۱۳۵) به شمار می آید تا سبب نجاست آب کر شود یا خیر؟ و سایر مواردی که در سراسر فقه وجود دارد و معمولاً، فقها خود، متکفل تشخیص موضوع در آن ها می شوند و حکم آن را بیان می کنند. چه اینکه اگر تشخیص این موضوعات به دست عرف عام داده شود، چه بسا سر در گم شوند و در تشخیص وظیفه خود بازماند.

ج) موضوعاتی که مبهم بوده و تطبیق و تشخیص مصادیق و جزئیات آنها، نیاز به موازین و دقت های علمی و یا نوعی تخصص دارد که باید فهم و درک آن را با رجوع به اهل خبره، از آنها گرفت و مشکل را حل نمود. در برخی از کتب فقیهان آمده است: ((و دیدن الفقهاء الرجوع فی الموضوعات الی اهل خبرتها)) (نراقی، ۱۴۱۵ق، ج ۲، ص ۱۲۱)

اساساً، چرایی این امر از آن جهت است که پاره ای از موضوعات، به هیچ رو تشکیک برادر نیست، بلکه امر آن دایر مدار وجود و عدم است و در مراتب وجودی خود نیز، قبول زیادت و نقصان نمی کند؛ مانند ((دلوک شمس)) و ((فجر)) که اموری واقعی بوده، نماز پیش از آن زمان، حتی به یک لحظه، صحیح نخواهد بود. و نیز ((بلوغ))، که در پسران بعد از گذشت پانزده سال و در دختران پس از تمام شدن نه سال کامل می شود و لذا پیش از زمان تعیین شده - هر چند اندک - بلوغ حادث نشده و تکالیف شرعی بر آنان واجب نیست. از این رو، مراجعه به فهم عرفی برای تطبیق این گونه از موضوعات صحیح نیست و فقیه در تشخیص آنها نیازمند پاره ای از موازین علمی خواهد بود (مهدی حسن زاده، کارشناسی و ارزش اثباتی آن (بررسی فقهی - حقوقی)

موضوع مرگ نیز چنین می نماید؛ چه اینکه مصداق مرگ، امری ثبوتی و واقعی است و اگر مرگ

موضوع حکم شرعی قرار گیرد، مفهوم عرفی آن ملاک نبوده، واقع آن عنوان، معیار می باشد و باید همان احراز گردد. این از رو، به اطمینان عرف عام در تشخیص آن نیازی نخواهد بود؛ چه اینکه اگر عرف عام، به مرگ شخصی یقین کند، در حالی که متخصصان، جملگی و بدون اختلاف، به زنده بودن وی حکم نمایند مانند بسیاری از مبتلایان به سکتته های قلبی و برخی از افراد در حال کما، جایز نیست که احکام اموات در مورد آنان جاری شود، اگر چه بساعمل به عقیده عرف «مردۀ دانستن» و دفن آنان، مصداق قتل قرار گیرد بنابراین، تشخیص حدوث مرگ، بر خلاف برخی از موضوعات عرفی مانند «نجاست خون» است. زیرا مثلاً در این مورد، شیء متنجس پس از ازاله نجاست با آب، حتی با وجود رنگ خون، محکوم به طهارت است؛ گرچه به دقت عقلی و به حکم عقل، انتقال و بقای عرض، بدون معروض محال است. (محمد مؤمن، ۱۴۱۵ق، ص ۱۹۶-۱۹۵)

در مقابل نگرش فوق، رویکرد بسیاری از فقیهان معاصر این است که احکام شرع به عرف عام القاء شده، مدار احکام بر همین پایه استوار است، نه بر مصطلحات علمی. از این رو، مفهوم عرفی ((مرگ)) موضوع پاره ای از احکام قرار گرفته، اهل خبره جز اهل لسان نیستند و تنها ملاک نیز برای این مفهوم عرفی، تشخیص فقیه آشنای به زبان آن است. از این رو، سخن خبرگان و متخصصان تا زمانی که برای عرف عام یقین آور نباشد، حجت نیست و حتی به عنوان اماره نیز قابل اعتماد نخواهد بود. عقیده برخی از فقیهان، بحث در تبیین مفهوم است نه در تشخیص مصداق، و معنای عرفی که قوام مرگ به آن است، باز ایستادن قلب از حرکت طبیعی می باشد. (مهدی حسن زاده، کارشناسی و ارزش اثباتی آن (بررسی فقهی - حقوقی))

بر پایه مطالب پیش گفته، چنین به نظر می رسد که نگرش فوق در تطبیق همه مصداق، اندیشه ای صائب نباشد؛ به هر حال، مرجعیت عرف برای تشخیص موضوعات، در مواردی خواهد بود که توانایی احراز آن داشته باشد واقعی است و اگر ((مرگ)) موضوع حکم شرعی قرار گیرد، مفهوم عرفی آن ملاک نبوده، واقع آن عنوان، معیار می باشد و باید همان احراز گردد. این از رو، به اطمینان عرف عام در تشخیص آن نیازی نخواهد بود.

نتیجه آنکه، هر چند احکام دائر مدار مفاهیم عرفی است، ولی این موضوع زمانی صحیح خواهد بود که عرف، صلاحیت احراز آن را داشته، قرینه ای معتبر نیز خلاف آن نباشد. و آنگهی، هیچ گاه

مرجعیت عرف در تشخیص مصداق، تا زمانی که به تحدید در ناحیه مفهوم برنگردد، صحیح نخواهد بود.

پیوند عضو انسان به انسان دیگر

عضو پیوندی ممکن است از بدن میت برداشته شود و ممکن است از بدن انسان حی برداشت گردد

در دو مقام بحث می نماییم ابتدا در مورد جواز یا عدم جواز برداشت عضو از بدن انسان دیگر (چه حی باشد و چه میت) بحث می گردد و سپس به بحث حکم پیوند آن عضو برداشته شده به بدن انسان دیگر می پردازیم.

حکم برداشت عضو از بدن انسان

الف) حکم برداشت عضو از بدن انسان میت

از مهم ترین منابع تهیه عضو جهت پیوند آن به انسان ها، برداشتن عضو از بدن انسان میت می باشد و در جهان امروز بیشترین میزان تهیه اعضای پیوندی، مربوط به بدن انسان میت می باشد.

ادله مخالفان برداشت عضو از میت

حرمت انتفاع از میت

این اعضا برداشتی از بدن میت، میت و مردار هستند و انتفاع از میت و مردار حرام می باشد دلیل بر این حرمت آیات و روایات می باشد (قضایا فقهیه فی نقل الأعضاء البشریة، ص ۲۸)

الف- آیات

آیه اول:

انما حرم علیکم المیتة و الدم و لحم الخنزیر و ما اهل به لغیر الله فمن اضطر غیر باغ و لا عاد فلا اثم علیه ان الله غفور رحیم (بقره ۱۷۳) (او تنها مردار و خون و گوشت خوک و حیوانی را که هنگام سر بردن، نام غیر خدا بر آن برده شده، بر شما حرام کرده است)

آیه دوم:

حرمت علیکم المیتة و الدم و لحم الخنزیر و ما اهل لغیر الله به... (مائده/۳) (بر شما حرام شده است مردار و خون و گوشت خوک و حیوانی که هنگام ذبح نام غیر خدا بر آن برده شده...)

نقد استدلال به آیات برای حرمت انتفاع از میتة:

مستفاد از ظاهر آیات و قرائن موجود در آیات بعدی، نهی از استفاده نامشروع و اکل میتة است نه هرگونه استفاده‌ای همانند پیوند عضو.

ب-روایت

روایت: ثمن المیتة سحت (حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص ۹۴)
که مطلق استفاده از مردار منع شده است چه منفعتی داشته باشد چه نداشته باشد خرید و فروش و بهره‌برداری از مردار در زمره وجوه حرام مذکور در برخی از روایات است.

نقد استدلال به روایات برای حرمت انتفاع از میتة:

اولاً: نهی در این روایات به اعتبار منافع حرام که شامل خوردن و آشامیدن و غیر آن، می‌باشد.
ثانیاً: روایات متعددی بر جواز خرید و فروش و استفاده از مردار در اموری که طهارت در آنها شرط نیست داریم مثل روایات جواز خرید و فروش روغن نجس برای روشنایی محیط نه خوردن آن.
جمع بین دو دسته روایات این‌گونه است که استفاده از مردار و اجزای آن در اموری که طهارت در آن شرط شده است، حرام می‌باشد اما استفاده مطلقاً حرام نیست.

ثالثاً: با پیوند عضو به بیمار، این اعضاء با حلول حیات در آنها و جاری شدن خون در آنها، از مردار بودن و به تبع نجس بودن، خارج می‌گردند.

محقق نائینی ره: اذا فرض هناك منفعة مهمه عقلائیة و لم يتوقف استیفاء المنفعة علی طهاره الشیء... فمجرد كونه نجسا لا يمنع عن جواز بیعه (نائینی، ۱۳۷۳ق، ج ۱ ص ۸)

فقه‌های عامه:

بنا به بیان عبدالرحمن جزیری، عامه قائل‌اند:

دلیل اول: الضابطه فی ذلک ان کل ما فیه منفعه تحل شرعاً فان بیعه یجوز (جزیری ۱۴۲۴ق، ج ۲)

(ص ۲۳۲)

دلیل دوم: نداشتن منفعت حلال

اعضای بدن میت، مردار و نجس است و مردار، منفعت حلالی ندارد و آنچه منفعت حلال نداشته باشد مالکیتی ندارد و انتفاع از آن حرام است و اکل مال به باطل است که در قرآن از آن نهی شده است که مفاد آن چنین آمده «یا ایها الذین آمنوا لا تاكلوا اموالکم بینکم بالباطل... نسا' ۲۹» ای کسانی که ایمان آورده اید، در اموالی که میان شما دست به دست می گردد، به ناروا تصرف نکنید و با سبب های نادرست آنها را از دست مردم خارج نکنید و صاحب نشوید...

نقد استدلال:

اولا- این اعضاء منافع حلال و عقلایی دارند مانند حفظ جان انسانها و امثال آن
ثانیا- این دلیل در جایی که عضو اهدا و هبه شود جای ندارد بله در محلی که عضو پیوندی خرید و فروش شود، این دلیل آورده می شود.

ثالثا- می توان احتیاط نموده و در محل خرید و فروش عضو پیوندی هم، وجه دریافتی را در مقابل اجازه برداشت عضو و یا رفع ید از عضو برداشته شده از بدن گرفت نه در مقابل فروش عضو.

دلیل سوم: اجماع

حرمت بهره برداری و خرید و فروش مردار، اجماعی است.

علامه ره در النهایه و تذکره الفقهاء، محقق سبزواری ره در ذخیره المعاد، ملا احمد نراقی ره در مستند الشیعه، صاحب جواهر ره در جواهر الکلام و شیخ انصاری ره در مکاسب، ادعای اجماع بر حرمت خرید و فروش مردار نموده اند.

رد اجماع ادعایی بر بهره برداری از عضو میت:

اولا- تحقق این اجماع محل تردید است.

محقق اردبیلی ره در مجمع الفائده و البرهان، علامه مجلسی ره در بحار الانوار، محقق نائینی ره در منیه الطالب، سید خویی ره در مصباح الفقاهه و امام ره در مکاسب محرمة، منکر اجماع اند.

امام ره: لکن مع ذلک (اختلاف بین اصحاب) تکون استفاده الاجماع من کلام القوم مشکلا (امام

خمينی، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۸۳)

ثانیا- اجماع مدرکی است.

سید خویی ره: تحقق چنین اجماعی مسلم نیست و بر فرض که اجماعی هم باشد مؤثر نیست زیرا مستند اجماع کنندگان روایاتی است که در باب حرمت بیع و استفاده از مردار وارد شده است (خویی، مصباح الفقاهه، بی تا، ج ۱، ص ۳۷)

دلیل چهارم: عدم جواز هتک حرمت میت مسلمان

عمده دلیل قائلین به منع این دلیل است و چنین استدلال نموده اند که برداشت عضو، مستلزم شکافتن بدن و بریدن آن عضو است و این هتک حرمت میت مسلمان است که حرام می باشد و در روایات آمده است که احترام مؤمن از کعبه افزون تر و هتک حرمت مسلمان حرام و در حکم محاربه با خدا و شرک است و این وجوب حفظ حرمت مسلمان، محدود به زمان حیاتش نیست بلکه در حال مرگ و پس از آن هم حرمت او حفظش واجب می باشد و این مطلب محل اتفاق فریقین است.

برخی از روایات خاصه و عامه دال بر وجوب حفظ حرمت مسلمان موارد ذیل است:

روایت اول: صحیححه عبدالله بن سنان از امام صادق علیه السلام فی رجل قتل راس المیت؟ قال علیه الدیه لان حرمته میتا کحرمته و هو حی (حرعاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۹، ص ۳۲۷)

روایت دوم: صحیححه صفوان از امام صادق علیه السلام: ابی الله ان یظن بالمؤمن إلا خیرا و کسرک عظامه حیا و میتا سواء (حرعاملی، همان ص ۳۲۹)

روایات از عامه: از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله: کسر عظم المیت ککسره حیا.

و در مسند احمد بن حنبل از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: کسر عظم المؤمن میتا ککسره حیا (حنبل، احمد بن حنبل ابو عبد الله شیبانی، مسند احمد بن حنبل، موسسه قرطبه قاهره، ج ۶، ص ۵۸)

مستفاد از این روایات، مصون ماندن جسد مسلمان بعد از مرگش می باشد پس برداشت عضو از بدن میت مسلمان جایز نمی باشد (الغماري الحسني، الاجتهاد الفقهي عند الحافظ عبد الله الصديق،

عبد الله الجباري، ص ۴۲۹)

نقد:

اولا- اصل اولی حفظ حرمت میت مسلمان است اما اگر نجات مسلمانی متوقف بر برداشت عضو از میت مسلمان باشد به جهت اهمیت این حفظ جان از آن حفظ حرمت از باب تراحم، حکم به

جواز و حتی گاهی وجوب برداشت از عضو می شود

ثانیا-روایات متعددی داریم بر جواز شکافتن شکم مادری که مرده است به منظور نجات جان جنین زنده در شکم او و هم بر جواز قطعه قطعه کردن جنین مرده به جهت نجات جان مادر پس در موارد ضرورت می توان، حکم به وجوب شکافتن بدن و قطع عضو میت مسلمان نمود.

روایت پنجم: صحیحه علی بن یقطين: سالت اباالحسن موسى عليه السلام عن المراه تموت و ولدها فی بطنها يتحرك؟ قال عليه السلام: يشق عن الولد (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۴۷۱)
ثالثا-علامه حلی ره جواز شکافتن شکم مادر را به جهت نجات جنین به امامیه نسبت داده و دلیلی اقامه نموده است که عمومیت دارد و آن دلیل این است لان اتلاف جزء الميت لابقاء حی مجاز (علامه حلی، ۱۴۱۴ق، ج ۱ ص ۴۰)

نظر فقهای عامه

آنها شکافتن شکم مادر به جهت نجات جنین را واجب می دانند و این را اتفافی ذکر نموده اند. (ابن قدامه ۱۳۸۸ق، ج ۲ ص ۴۱۰)
دلیل پنجم: حرمت مثله کردن برداشت عضو از بدن میت در حکم مثله کردن اوست و مثله کردن بدن میت به اتفاق جمیع علما حرام می باشد.

روایت اول: صحیحه جمیل بن دراج از امام صادق علیه السلام: کان رسول الله صل الله علیه و آله اذا بعث سربه

دعا بامیرها...سیروا...لاتعذروا و لا تغلوا و لا تمثلوا و لاتقطعوا شجره الا ان تضطروا اليها(کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۵، ص ۳۱)

روایت دوم: روایت نهج البلاغه از امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب علیه السلام: لاتمثلوا بالرجل فانی سمعت رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم يقول: ایاکم و المثلثه و لو بالکلب العقور(سید رضی، نهج البلاغه نامه ۴۷)

شبهه همین روایت از طریق عامه از رسول خدا صلوات الله علیه و آله نقل شده است.

وقتی از مثله کردن سگ هار و کافر حربی نهی می‌گردد به طریق اولی مثله کردن و قتل و قطع عضو مسلمان میت حرام می‌باشد (عارف القره داغی، قضایا فقهیه فی نقل الأعضاء البشریه، ص ۲۵) روایت چهارم: عن بریده قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم: اغزوا باسم الله، فی سبیل الله، قاتلوا من کفر بالله، اغزوا ولا تغلوا ولا تغدروا ولا تمثلوا ولا تقتلوا ولیدا (صهیب عبد الجبار، ۲۰۱۳م، ج ۱۷، ص ۱۱۹) نقد:

اولا- با نظر به تاریخ درمی‌یابیم در گذشته مثله کردن به جهت نشان دادن شدت نفرت و کینه و از روی انتقام جویی و مایه عبرت دیگران بوده است و صرف قطع نمودن عضو و شکافتن بدن، مثله نمی‌باشد بلکه باید با کینه و نفرت و انتقام جویی و عبارت دیگران باشد درحالی‌که قطع عضو به جهت نجات جان انسان‌ها، پسندیده و عقلایی است و در کتاب لغت نیز این مطلب لحاظ شده است، ابن منظور گفته است: کان المثل ماخوذ من المثل لانه اذا شنع فی عقوبته (شدت عمل بکار رود) جعله مثلا (ضرب المثل) (ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۱ ص ۶۱۴ و ۵۱۵)

ثانیا- روایات جواز بلکه وجوب شکافتن شکم مادر به جهت حفظ جان جنین و همچنین روایات قطعه قطعه نمودن جنین به جهت حفظ جان مادر، بر روایات حرمت مثله حکومت دارند. ثالثا- بر فرض قطع عضو، مثله کردن بدن باشد اما از موارد تزاحم و اضطرار می‌شود درجایی‌که حفظ جان مسلمانی متوقف بر آن باشد، قاعده تزاحم و قانون اهم و مهم می‌گوید نجات جان انسان زنده مقدم است بر رعایت حکم حرمت مثله کردن.

دلیل ششم: عدم جواز تأخیر در دفن میت

برداشت عضو از میت، مستلزم تأخیر در دفن میت است درحالی‌که تأکید فراوانی بر تسریع در دفن میت شده است و تأخیر طولانی آن جایز نمی‌باشد. به دلیل روایات من جمله:

روایت اول: خبر جابر بن یزید جعفی از امام باقر علیه السلام از رسول خدا ص: یا معشر الناس لا القین (نینم) رجلا مات له میت لیلا فانتظر به الصبح ولا رجلا مات له میت نهارا فانتظر به اللیل... عجلوا بهم الی مضاجعهم یرحمکم الله (حرعاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۴۷۲)

روایت دوم: خبر عیص از امام صادق علیه السلام از پدرش امام باقر علیه السلام: اذا مات المیت

فخذ فی جهازه (حرعاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۴۷۴)

ظاهر این است که استحباب تعجیل در تجهیز میت مستلزم احترام اوست و تأخیر جایز نیست زیرا موجب هتک حرمت میت است.

نقد:

تأخیر اندکی که به جهت اهداف عقلایی و حفظ جان مسلمان دیگر بواسطه پیوند عضو و غیر آن لازم می آید هتک حرمت میت شمرده نمی شود.

دلیل هفتم- حرمت اتانازی (قتل از روی ترحم)

مرگ یا طبیعی است که در اینصورت تنها عضو قابل پیوند از مردگان طبیعی قرینه چشم می باشد زیرا مراحل از دست رفتن اعضا و سلولها در مرگ طبیعی سریع و فوری است و فرصتی برای پیوند باقی نمی گذارد، یا مرگ مغزی که مغز به جهت قطع جریان اکسیژن از کار افتاده و دچار مرگ بیولوژیک شده، اما به وسیله دستگاه سائر اعضای بدن می تواند سالم بمانند و قابلیت پیوند دارند مانند قلب، کلیه، کبد، ششها و غیر آن.

حکم به مرگ در افرادی که دچار مرگ مغزی شده اند و سپس برداشت عضو از آن فرد، به منظور پیوند آن به دیگری، مستلزم مرگ از روی ترحم یا اتانازی است و اتانازی شرعاً حرام می باشد.

آتانازی یا قتل از روی ترحم یا بیمار کشی با ترحم:

قتل بیمار در آستانه‌ی مرگ به منظور کوتاه کردن مدت درد و رنج بیمار لاعلاج که هیچ امیدی به بهبودی او نمی رود حال چه با تقاضای بیمار باشد یا تقاضای اطرافیانش یا حتی بدون آنرا اتانازی می نامند.

اقسام اتانازی:

قسم اول-فعال: پزشک یا با تجویز داروی کشنده یا با وصل نمودن دستگاه حاوی گاز کشنده یا غیر آن، به زندگی بیمار خاتمه می دهد

قسم دوم-انفعالی: پزشک از ادامه مداوای بی فایده بیمار لاعلاج خودداری می نماید مثلاً بواسطه قطع دستگاه‌های پزشکی

قسم سوم - غیر مستقیم: پزشک مباشرت در مرگ ندارد بلکه به طور غیر مستقیم یا با قرار دادن دارو به مقدار زیاد در اختیار بیمار یا با قرار دادن وسائل لازم در اختیار بیمار، مرگ او را تسهیل می نماید تا بیمار لاعلاج به زندگی خود پایان دهد (معاونت در قتل)

برخی فقها هر سه قسم اتانازی را حرام می دانند ولو با قطع تنفس مصنوعی و تغذیه با سرم باشد اما برخی دیگر از فقها اتانازی انفعالی منع شرعی ندارد زیرا مرگ بیمار لاعلاج در اثر خودداری از ادامه مداوا نیست تا به استناد این ترک فعل (خودداری از مداوا)، قتل بیمار منتسب به کادر درمان گردد، بلکه مرگ بیمار لاعلاج در اثر پیشرفت بیماری است. اما اتانازی فعال و غیر مستقیم به جهت قتل یا معاونت در آن و تسهیل وسیله قتاله، حرام است (خامنه ای، سید علی، استفتائات پزشکی صفحه ۱۷۱ و ۱۷۳)

نقد

اولاً - با مرگ مغز، روح از بدن مفارقت نموده است و مرگ واقعی رخ داده است و متخصصین آن را تایید نموده اند، پس محل بحث ما از بحث اتانازی منحصر است زیرا در محل بحث ما با مرگ مغزی، شخص مرده شمرده می شود و دیگر قتل صدق نمی کند تا از روی ترحم باشد یا نباشد. و قطع دستگاه صرفاً محروم نمودن شخص دچار مرگ مغزی از حرکت مصنوعی قلب است.

ثانیاً - حتی بر فرض که مرگ مغزی، کافی برای ترتب احکام مرگ نباشد و حرکت مصنوعی قلب بواسطه دستگاه، نشانه حیات شخص باشد و حکم به مرگ مغزی مستلزم اتانازی باشد اما از نوع انفعالی آن است. زیرا پزشکان در مرگ مغزی معتقدند امیدی به معالجه بیمار نیست و دست از معالجه می کشند و اگر قائل به جواز اتانازی انفعالی باشیم جواز قطع عضو ثابت می گردد.

عامه:

علمای معاصر در این امر اختلاف دارند، برخی از علما مرگ مغزی را بعنوان مرگ معتبر می دانند و از جمله این علما، مجمع فقه اسلامی است که مرگ مغزی را بعنوان مرگ شرعی معتبر دانسته اند؛ البته به شرطیکه تمامی وظایفی که مغز دارد تعطیل شده باشد و پزشکان متخصص اعلام نمایند که به هیچ وجه مریض به حالت قبل از مرگ مغزی باز نخواهد گشت، گرچه بعضی از اعضای بدن مانند

قلب همچنان به کار خود توسط دستگاہهای مربوطه ادامه می دهند.
ولی بعضی دیگر از علمای معاصر مرگ مغزی را به دلیل اینکه در اینحالت قلب مریض در حال طپش است و نبض وی عمل کرده و نفس می کشد، را بعنوان مرگ شرعی معتبر نمی دانند.
و بنظر می رسد که این قول اخیر ارجح باشد زیرا چه بسا بسیار اتفاق می افتد که شخصی که دچار مرگ مغزی شده است، بعد از آن بهبود یافته و به زندگی خود ادامه داده است.

ادله موافقان برداشت عضو از میت

دلیل اول: حکومت ادله عناوین ثانویه بر ادله عناوین اولیه
دلیل اضطرار بر روایات حرمت مثله و وجوب احترام میت مسلمان و حرمت استفاده از مردار و اشیاء نجس و تسریع در تجهیز و دفن اموات، حکومت به نحو تضییق دارد و احکام اولیه را مرتفع می نماید.

به بیانی دیگر دلیل اضطرار از ابتدا مانع جعل عناوین اولیه مذکور می گردد و در مواقع اضطرار (نجات جان مسلمان) اصلاً وجوب و حرمتی تحت عنوان احترام میت، مثله ملاک ندارد (نه اینکه عمل حرام بوده یا واجب لکن بر اثر تعارض با واجب مهم تری به موجب قاعده تزاحم مجاز شمرده شود).

دلیل دوم: قاعده تزاحم
تزاحم، تعارض دو حکم جعل شده با تحقق ملاک هر دو در مقام امثال است و مانعی از فعلیت هر دو حکم وجود ندارد مگر عجز مکلف از امثال هر دو، به بیانی دیگر تنافی حکمین فی مقام الامثال.

در محل بحث، تزاحم بین مقدمه و ذی المقدمه است زیرا امثال وجوب حفظ نفس متوقف بر قطع عضو میت مسلمان است که مغایر با حفظ حرمت مسلمان است.

در این جا به مرجحات باب تزاحم و اخذ به اهم ملاک می شود که آن حفظ جان مسلمان است.
علمای عامه هم به این تقدم به جهت تزاحم تاکید نموده اند.

دلیل سوم: روایات

روایاتی داریم دال بر جواز شکافتن شکم مادر مرده برای حفظ جان جنین زنده و همچنین دال بر جواز قطعه‌قطعه نمودن جنین مرده به جهت حفظ جان مادر

روایت اول: صحیحہ علی بن یقطین از امام کاظم علیه‌السلام که گذشت (حرعاملی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۴۷۰)

روایت دوم: مرسله‌ی ابن ابی عمیر از امام صادق علیه‌السلام: فی المره تموت و یتحرک الولد فی بطنها ایشق بطنها و یخرج الولد؟ قال نعم و یخاط بطنها (دوخته می شود) (حرعاملی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۴۷۰)

عامه: جدا کردن عضوی از انسانی مرده و پیوند آن به مسلمانی دیگر اگر نیاز باشد و فتنه‌ای در بیرون آوردن آن نباشد و گمان غالب این باشد که پیوند آن با موفقیت صورت می‌گیرد، جایز است.

پس اگر نیاز فرد زنده ضروری باشد چنان که حیات وی وابسته به آن پیوند باشد، مانند پیوند قلب یا ریه یا کلیه، در این شرایط بر حسب ضرورت و نیاز جایز است و این زمانی است که مرده قبل از وفاتش به این کار اجازه داده باشد و کسی که به او پیوند زده می‌شود بدان راضی باشد و مداوا فقط وابسته به این پیوند باشد و پزشکی متخصص به آن پردازد.

حکم برداشت عضو از بدن انسان زنده

اقسام عضو:

عضو حیاتی و مهم: که نبود آن‌ها منجر به فقدان حیات یا نقصان بارز و آشکار می‌گردد مانند قلب و کلیه

اعضای غیر حیاتی و غیر مهم: که نبود آن‌ها منجر به فقدان حیات و نقصان مهم نمی‌گردد و بیشتر جنبه ظاهری و زینت دارند مانند مو، ناخن و دندان

برداشت عضو حیاتی از انسان زنده

مخالفتان برداشت عضو حیاتی از انسان زنده به ادله‌ای متمسک شده‌اند که از قرار زیر است:

دلیل اول: حرمت تغیر به نفس (به خطر انداختن جان)

جدا نمودن عضو حیاتی از بدن انسان زنده مستلزم به خطر افتادن جان اوست و به خطر انداختن

جان حرام می‌باشد در نتیجه جدا نمودن عضو حیاتی حرام است.

ادله حرمت تغیر به نفس:

الف- آیات

آیه اول: لا تلقوا بایدیکم الی التهلکه (بقره/ ۱۹۵)

- و لا تقتلوا انفسکم ان الله کان بکم رحیما (نساء/ ۲۹)

محقق اردبیلی ره: ایه در صدد تحریم ضرب و جرح است (اردبیلی، احمد بن محمد، زبده البیان

فی احکام القرآن، بی تا، ص ۴۲۹)

پس مستفاد از آیات، حرمت خودکشی، اعمال منجر به مرگ و کارهای خطرناک است.

ب- روایات

روایت اول: خبر یعقوب بن سالم از امام صادق علیه السلام: در مورد شخص فاقد آب که در

سمت راست یا چپ اش به فاصله دو سهم (اندازه برد دو تیر) آب وجود دارد: لا آمره ان یغرر بنفسه

فیعرض له لص او سبع (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۳، ص ۶۵)

روایت دوم: خبر عبدالله بن سنان از امام صادق علیه السلام: لا باس ان یحتجم الصائم الا فی

رمضان فانی اکره ان یغرر بنفسه إلا ان (لا) یخاف علی نفسه و انا اذا اردنا الحجامة فی رمضان

احتجمنا لیلا (طوسی، ۱۳۹۰ق، ج ۲، ص ۹۱)

ج- عقل

عقل اقدام به هر کاری که باعث به خطر افتادن جان انسان شود را قبیح شمرده و شرع هم بدان

حکم می‌نماید کما حکم العقل بقبحه حکم الشرع بحرمته.

دلیل دوم: حرمت اضرار به نفس

ضرر در مرتبه پایین تر از غرر است، برداشتن اعضای حیاتی بدن که موجب مرگ دهنده عضو

می‌شود از مصادیق بارز اضرار به نفس است که ادله قطعی بر حرمت آن اقامه شده است.

ادله حرمت اضرار به نفس:

الف- از مسلمات فقه اسلامی است و مورد اتفاق همه مذاهب اسلامی می‌باشد.

ب- روایات:

روایات نفی ضرر: لا ضرر ولا ضرار

البته محل بحث است که لا ضرر چه چیزی نفی می نماید، نفی حکم ضرری و عدم جعل آن، نفی حکم به لسان نفی موضوع، نفی شرعی از ضرر (شیخ الشریعه ره)، نفی حکومتی از ضرر (امام ره) (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹ق، ص ۳۷۱)

- روایات علل تحریم: مفضل بن عمر از امام صادق علیه السلام: چرا خداوند تعالی... را حرام نموده است؟ قال علیه السلام: إن الله سبحانه وتعالى علم ما يضرهم فنهأهم عنه (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۶، ص ۲۴۲)

- مکاتبه محمد بن سنان از امام رضا علیه السلام: حرمت الميته لما فيها من فساد الابدان والآفه... و حرم الله عزوجل الدم كتحریم الميته لا فيه من فساد الابدان
ج- حکم عقل:

عقل به لزوم اجتناب از ضرر حکم می نماید و کما حکم به العقل حکم به الشرع
د- اجماع: (حلی، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۲۲)

دلیل سوم: حرمت مقدم داشتن دیگری بر خود در موارد اضطراری
هر گاه شخص برای حفظ جان خویش نیاز مبرمی به مال یا چیزی که در اختیارش است داشته باشد و فرد دیگری نیز مضطر به همان چیز شود مالک یا دارنده شیء مذکور نمی تواند دیگری را بر خود مقدم نماید (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۳۶، ص ۴۳۳)

البته شهید ثانی ره این مطلب را نمی پذیرد، و دلیل بر انرا ایه مبارکه و یو ثرون علی انفسهم ولو كان بهم خصاصة که مراد حفظ جان محترم است هر کدام که باشد (شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ج ۱۲، ص ۱۱۷)
اصح این است که ایه ایثار بر نفس را می گوید نه ایثار به نفس را.

دلیل چهارم: حرمت قتل نفس محترمه (توسط کادر درمان)
انجام عمل برداشت عضو حیاتی که باعث مرگ فرد دهنده عضو شود از مصادیق قتل نفس محترمه است که در شریعت حرام شمرده شده است.

و حرمت قتل نفس محترمه، از مسلمات فریقین است و ایاتی همانند و من یقتل مؤمناً متعمداً فجزاه جهنم خالداً و سنت و اجماع و عقل بر ان دلالت دارد.

دلیل پنجم: حرمت مثله کردن

برداشت عضو در حکم مثله کردن است که به اتفاق علمای اسلامی حرام می باشد. البته رد می شود که عنوان مثله در این جا صدق نمی نماید مگر بر جداسازی اعضای ظاهری بدن زیرا مثال و انگشت نما کردن معتبر است اما جدا کردن اعضای درونی بدن همچون قلب و کبد و کلیه، مثله نخواهد بود.

پس ادله حرمت مثله، برای اثبات حرمت تمامی اعضای حیاتی، کافی نیست. نتیجه: عدم جواز برداشت عضو از مجموعه عضو حیاتی از مجموع این ادله استفاده می گردد. عامه: اگر پیوند عضو منجر به آسیب های جدی مانند قطع دست یا پا یا کلیه می شود، در این صورت پیوند زدن حرام است چرا که در واقع تهدید حیات متیقن با عملی ظنی و بر مبنای حدس و گمان می باشد. و اگر پیوند منجر به فوت شخص شود، مانند پیوند قلب یا ریه، چنین پیوندی قتل نفس محسوب می شود که از شدیدترین امور حرام است.

برداشت عضو غیر حیاتی از انسان زنده ادله مخالفان برداشت عضو غیر حیاتی از انسان زنده

یک- حرمت اضرار به نفس

جداسازی عضو از بدن نوعی از اضرار به نفس است که از آن در شرع نهی شده است. ضررهای برداشت عضو شامل ضرر ناشی از اعمال جراحی و جراحات آن و ضرر ناشی از دست دادن انتفاع از عضو.

ضرر در لغت ضد نفع و نقص است پس معنایی عام دارد و ضرر در فقه به نقصان حال چه در حد از دست دادن جان و چه کمتر از آن اطلاق می گردد.

نقد:

اولا- در تمامی موارد برداشت عضو معلوم نیست مصداق ضرر منهی عنه باشد مثلاً برداشت قسمتی از کبد یا مغز استخوان.

ثانیا- اگر قائل شویم نداشتن غرض عقلایی، جزئی از مفهوم ضرر است، پس برداشت عضو

به جهت استفاده‌ی دیگری و غرض عقلایی، ضرری نیست.

ان الضرر الذی یترتب علیه غرض عقلائی لایعد ضرراً عرفاً (روحانی، ۱۴۱۲ق، ج ۲۴، ص ۹۹)

دلیل دوم - حرمت تغییر در خلقت

ولا ضلنهم ولا منینهم ولا مرنهم فلیتکن اذان الانعام ولا مرنهم فلیغیرن خلق الله و من یتخذ

الشیطان ولیا من دون الله فقد خسر خسرانا مبینا (نساء/ ۱۱۹)

هرگونه قطع عضوی از بدن انسان، نوعی تغییر در آفرینش الهی است که آیه مبارکه از آن نهی

نموده است و آن را حرام شمرده است.

نقد:

اولا- فقط تغییرهای ماهوی حرام است زیرا تغییر در آفرینش بدون تغییر ماهوی رخ نمی‌دهد و

صرف تغییر ظاهری کافی نمی‌باشد

ثانیا- شاید مراد تغییر در فطرت و دین نباشد نه تغییر در ظاهر با توجه به آیات و روایات (طبرسی،

۱۳۷۲ش، ج ۲، ص ۱۱۲)

ثالثا- تغییراتی که با ملاحظه سود و غرض عقلائی رخ می‌دهند حرام نمی‌باشد مانند ختنه کردن،

قطع بند ناف، کوتاه کردن موها و ناخن و غیر آن، زیرا حکم عقل و سیره قطعی بر حسن تصرف در

جهان هستی برای معیشت مطلوب و در بدن برای درمان بیماری داریم.

دلیل سوم: عدم جواز هتک حرمت مسلمان

برداشت عضو از بدن مؤمن، حتی با رضایت او جایز نیست زیرا هتک حرمت او می‌باشد.

نقد:

اولا- تشخیص این که کدام مورد هتک حرمت است معمولاً با عرف است و در این جا معلوم

نیست حکم به هتک حرمت نمایند بلکه در برخی موارد این امور را جایز می‌شمارند.

ثانیا- بر فرض این که هتک حرمت شمرده شود در موارد اضطرار و تزامم که جان مسلمانی در

خطر باشد هیچ اشکالی وارد نیست

دلیل چهارم - حرمت مثله کردن

قطع عضو از مصادیق مثله کردن می‌باشد که بحث در حرمت آن گذشت ولو با رضایت فرد باشد.

نقد:

اولاً- مثله کردن به جدا کردن یک عضو اطلاق نمی‌شود بلکه به تکه‌تکه کردن آن به جهت تبادل عرفی از مثله
ثانیاً- مثله فقط مختص به اعضای ظاهری است زیرا مفهوم مثله در بردارنده عبرت و مثال برای غیر است و نه هر نوع تکه کردنی.

ادله موافقان برداشت عضو غیر حیاتی از انسان زنده

دلیل اول: سلطنت انسان بر خود

الف- آیه مبارکه قال رب انی لا املک الا نفسی و اخی (مانده/ ۲۵)

ایه ناظر به این است که انسان مالک خود است پس هرگونه که بخواهد می‌تواند در بدن خود دخل و تصرف نماید.

نقد:

اولاً- اینجا به معنای اختیاردار خودم و برادرم هستم، می‌باشد نه مالکیت اصطلاحی زیرا بر برادر که مالک نیست.

ثانیاً- مالکیت انسان بر خود، مالکیت متعارف و هرگونه دخل و تصرف نمی‌باشد بلکه تسلطی تکوینی اما مقید به حدود و ثغور شرعی می‌باشد.

ب- آیه مبارکه النبی اولى بالمؤمنین من انفسهم (احزاب/ ۶)

ایه اشاره دارد که انسان بر خودش ولایت دارد پس می‌تواند عضوی از بدنش را برداشته به شرطی که موجب هلاکت وی نگردد (مومن، ۱۴۱۵ق، ص ۶۳)

حقوق متعلق به بدن انسان دوگونه است اول حق صاحب بدن و دوم حق خداوند متعال.

نقد: در آیه مبارکه از لحاظ حدود ولایت ساکت است و در مقام بیان نمی‌باشد، پس اعمال ولایت محدود به حدود شرعی است و باید ثابت گردد برداشت عضو مشروع است تا اعمال ولایت نماید و به تعبیر دیگر، حکم مثبت موضوع خود نمی‌تواند باشد.

ج- قاعده سلطنت

بیان اول: در روایات داریم که الناس مسلطون علی اموالهم (مجلسی، ۱۴۱۰ق، ج ۲ ص ۲۷۲) که از آن برای سلطنت انسان بر بدنش به بیان زیر دلالت دارد:
طریق اولویت: سلطه بر ذات نسبت به سلطه بر مال در رتبه سابق است.
نقد:

اولا- معلوم نیست این اولویت وجود داشته باشد
ثانیا- بر فرض وجود اولویت سلطنت بر مال مطلق نیست (سبب ضرر بر غیر نشود، اسراف نباشد و غیر آن) پس سلطنت بر ذات نیز مطلق نمی باشد (مانند عدم زنا)
بیان دوم: روش عقلاء
نقد:

اول سلطنت بر اعضاء، عقلایی است اما دایره آن محل تامل است
دوم- لزوم انجام کار خیر و معروف
در منابع دینی مسلمین به انجام کارهای خیر توصیه فراوان شده است و یکی از امور خیر می تواند دادن عضو به مسلمان باشد.
الف- آیه کریمه فاستبقوا الخیرات
نقد:

خیر اموری است که عرف آن را می پسندد و شرع از آن منع ننموده باشد اما در محل بحث به جهت نقص، ضرر یا غیر آن، شاید عنوان خیر صادق نباشد.
ب- رساندن معروف به مؤمن
ابن حدید از امام صادق علیه السلام: ایما مؤمن اوصل الی اخیه المؤمن معروف اوصل ذلک الی رسول الله صلی الله علیه و اله
نقد:

اولا- هیچ دلیلی موضوع خود را ثابت نمی کند و معلوم نیست برداشت عضو در شرع معروف باشد.

ثانیا- اگر نقص و ضرر و غیر آن باشد معروف نیست.

نتیجه اینکه: با توجه به ادله اقامه شده از دو طرف، جواز برداشت عضو غیر حیاتی ثابت می گردد مگر اینکه به ضرر معتد به یا نقص قابل اعتنا، منجر گردد.

مقام دوم: حکم پیوند عضو انسان به انسان

در این مقام این مطلب بررسی می گردد که پیوند عضو انسانی به انسان با صرف نظر از برداشت آن چه حکمی دارد.

ادله قائلین به جواز پیوند عضو به انسان

یک- اصل عملی برائت

دو - روایت اسحاق بن عمار از امام باقر علیه السلام

ان رجلا قطع من بعض اذن رجل شیئا فرجع ذلک الی علی علیه السلام فاخذ الاخر ما قطع من اذنه فرده علی اذنه بدمه فالتحمت و برئت. فعاد الاخر الی علی ع فاستقاده فامر بها فقطعت ثانیه و امر بها فدفنت و قال ع انما یكون القصاص من اجل الشین (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۱۰، ص ۲۷۹)

قطع مجدد گوش به جهت همگونی عیب و زشتی بوده است والا پیوند، منعی نداشته است.

سه - پیوندهای انجام شده در عصر معصومین علیهم السلام:

دست خیب بن یساف و عبدالله بن عتیک و معاذ بن عفراء توسط رسول اکرم ص و غلام سیاه

توسط امیرالمؤمنین (راوندی، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۵۳)

نقد:

این روایات هم مانع سندی دارند زیرا یا از طریق عامه اند یا مرسل اند و هم مانع دلالتی زیرا اینها معجزه اند و جواز برای بقیه را نمی رسانند یا اینها مثبت قاعده کلی در جواز پیوند نیست بلکه قضیه ای شخصی در واقعه ای خاص است.

جواب:

اولا- ولو از طریق عامه باشند اما شهرت روایی بلکه تواتر دارند.

ثانیا- علم اجمالی به صدور برخی از آنها داریم.

ثالثا- از جهت این که بدون وسیله و دارو بوده معجزه است.

رابعاً- محل بحث، حکم شرعی مترتب بر عمل پیوند است نه چگونگی آن.
خامساً- پیوند یا شرعاً جائز است یا خیر و چون معصوم علیه السلام عمل کرده است پس جواز آن ثابت می‌گردد.

چهار- ضرورت احیای نفوس

ادله قائلین به حرمت پیوند عضو به انسان

یک- بطلان نماز با نجاست

عضو جدا شده از بدن انسان، میتة و مردار است که نجس شمرده می‌شود و نماز با عین نجس

باطل می‌باشد.

نقد:

اولاً- بطلان نماز با نجاست، نسبت به اعضای ظاهری بدن است اما نجاست آنچه در درون بدن است مانعی از صحت نماز نیست پس دلیل اخص از مدعاست مثلاً اگر کسی از گوشت خوک استفاده نماید این سبب بطلان نماز او به جهت وجود گوشت خوک در بدن او نیست از سویی عضو مصنوعی منعی ندارد.

ثانیاً- عضو پیوندی پس از پیوند و جریان خون در آن دارای حیات خواهد شد و با حلول حیات نجاست موضوعش منتفی است زیرا دیگر عنوان میتة و مردار بر آن صدق نمی‌کند.

ثالثاً- بر فرض نجاست قبلی امکان استصحاب نجاست نیست چون تبدیل موضوع پیدا نموده است استصحاب نجاست نمی‌شود.

دو- وجوب دفن عضو بی جان

عضو جدا شده از بدن، در حکم اموات است و از احکام آنها وجوب دفن آنها در زمین است و

پیوند آن مانع این واجب الهی می‌گردد.

اولاً- بر فرض ترک دفن، مکلف گناهی مرتکب شده است اما حرمت پیوند را ثابت نمی‌کند و از باب حرمت مقدمه حرام ثابت نمی‌شود زیرا بر فرض صحت حرمت مقدمه حرام بحث درجایی است که بین مقدمه و ذی‌المقدمه اراده مکلف فاصله نشده باشد اما در محل بحث مکلف هم می‌تواند دفع نماید و هم می‌تواند پیوند را ترک نماید.

دوماً-روایت قطع مجدد گوش می‌رساند که دفن واجب نیست زیرا فرمان حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام به جهت همگونی در شین یعنی عیب و نقص است نه به جهت دفن نکردن و الا همان بار اول امر به دفن می‌نمودند.

نتیجه اینکه: با صرفنظر از محل برداشت عضو، پیوند عضو به انسان بلا اشکال است.

استفتائات از مراجع معظم تقلید

در این قسمت از این تحقیق، دیدگاه چند تن از مراجع معظم تقلید درباره مرگ مغزی و برخی از آثار و احکام آن از نظر گذراننده می‌شود:

۱- حضرت امام خمینی رحمه‌الله

سؤال: بعضی از افراد دچار ضایعات مغزی غیر قابل درمان و برگشت می‌شوند که بر اثر آن، همه فعالیت های مغزی آنان از بین رفته و به حالت اغمای کامل فرو می‌روند و همچنین فاقد تنفس و پاسخ به محرکات نوری و فیزیکی می‌شوند. در این گونه موارد احتمال بازگشت فعالیت های مذکور به وضع طبیعی، کاملاً از بین می‌رود و ضربان قلب مریض باقی می‌ماند که موقت است و به کمک دستگاه، تنفس مصنوعی انجام می‌گیرد و این حالت به مدت چند ساعت و یا حد اکثر چند روز ادامه پیدا می‌کند. وضعیت مزبور در علم پزشکی مرگ مغزی نامیده می‌شود که باعث فقدان و از دست رفتن هر نوع شعور و احساس و حرکت‌های ارادی می‌گردد و از طرفی بیمارانی وجود دارند که نجات جان آنان منوط به استفاده از اعضای مبتلایان به مرگ مغزی است؛ بنا بر این آیا استفاده از اعضای مبتلا به مرگ مغزی برای نجات جان بیماران دیگر جایز است؟

جواب: اگر استفاده از اعضای بدن بیمارانی که در سؤال توصیف شده اند برای معالجه بیماران دیگر، لایحاً تسریع در مرگ و قطع حیات آنان شود جایز نیست، در غیر این صورت اگر عمل مزبور با اذن قلبی وی صورت بگیرد و با نجات نفس محترمی متوقف بر آن عضو مورد نیاز باشد، اشکال ندارد. (خمینی، روح الله، ۱۴۲۴ق، ج ۲، ص ۹۵۱)

۲- حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی (حفظه الله)

س درباره مرگ مغزی کراراً سؤالی کرده‌ایم و جواب فرمودید . اجازه دهید آن را به صورت کلی تر مطرح کنیم : در مورد مرگ مغزی ، که مغز از کار افتاده و تنها دستگاه های حیاتی نباتی کار می کند، و هیچ امیدی به بازگشت چنین کسی به حیات حیوانی و انسانی نیست ، احکام مختلفی در زمینه مسائل گوناگون حقوقی و مالی پزشکی تصور می شود . لطفاً شرح جامعی درباره تمام این مسائل هرچند به صورت فشرده بیان فرمایید ؟

ج : با توجه به این که به پزشکان تصریح می کنند این گونه افراد مانند شخصی هستند که مغز او بکلی متلاشی شده ، ایا سر از تن جدا کردند که با کمک وسایل تنفسی مصنوعی و تغذیه ممکن است و مدتی به حیات نباتی او ادامه داد ، یک انسان زنده محسوب نمی شوند ، در عین حال یک انسان کاملاً مرده هم نیستند . بنابراین ، در احکام مربوط به حیات و مرگ باید تفصیل داده شود . مثلاً احکام ۱. آیا در صورت احراز شرایط فوق ، می توان از اعضای افراد مبتلا به مرگ مغزی ، برای نجات بیماران دیگر استفاده کرد؟

۲. آیا صرف ضرورت نجات جان مسلمانان نیازمند به پیوند به عضو ، برای جواز قطع عضو ، کافی است ، یا اذن قبلی و وصیت صاحب عضو لازم است ؟

۳. آیا اطرافیان این فرد می توانند پس از مرگ ، چنین اجازه ای بدهند ؟

۴. آیا انسان میتواند در زمان حیات خود با امضای کارتی رضایت خود را برای برداشت اعضای

بدنش ، در صورت عارضه مرگ مغزی ، جهت پیوند به مسلمانان نیازمند اعلام کند ؟

۵. آیا در موارد جواز قطع اعضا ، دیه ثابت است یا ساقط می شود ؟

۶. در صورت ثبوت دیه ، پرداخت آن بر عهده کیست پزشک و بیمار؟

۷. موارد مصرف دیهمذکور کدام است ؟

ج ۱: برداشتن اعضای افرادی که به علت سکتة مغزی یا تصادف از لحاظ پزشکی امیدی به زنده ماندن آنان ؛ نیست ولی قلب آنها از کار نیفتاده است مشکل است ، خصوصاً قلب را که هنوز از کار نیفتاده ، اگر بردارند ، بعید نیست که صدق قتل کند . ولی نسبت به سایر اعضا اگر حفظ جان مسلمانی متوقف بر برداشتن آنها باشد مانعی ندارد .

ج ۲: قطع اعضای میت مسلمان جایز نیست مگر اینکه حفظ جان یا سلامتی مسلمانی متوقف بر قطع و پیوند آن باشد و از غیر مسلمان جایگزین نباشد که در این فرض جایز است. و در صورت اذن قبلی و وصیت لازم نیست، ولی بنابر احتیاط دیه، آن را بدهند تا برای میت در امور مصرف شود.

ج ۳: ملاک جواز و عدم جواز همان است که در جواب سوال دوم بیان. و اجازه و عدم اجازه تأثیری ندارد. (ناصر مکارم شیرازی، پیشین، ص ۱۱۴)

۳- حضرت آیت الله العظمی خامنه‌ای (حفظه الله)

س: بعضی از افراد دچار ضایعات مغزی غیر قابل درمان با برگشت می شوند که بر اثر آن، همه فعالیت های مغزی آنان از بین رفته و به حالت اغمای کامل فرو می روند و هم چنین فاقد تنفس و پاسخ به تحریکات نوری و فیزیکی می شوند. در این گونه موارد احتمال بازگشت فعالیت های مذکور به وضع طبیعی، کاملاً از بین می رود و ضربان خودکار قلب مریض باقی می ماند که موقت است و به کمک دستگاه تنفس مصنوعی انجام می گیرد، و این حالت به مدت چند ساعت و یا حد اکثر چند روز ادامه پیدا می کند. وضعیت مزبور در علم پزشکی مرگ مغزی نامیده می شود که باعث فقدان و از دست رفتن هر نوع شعور و احساس و حرکت های ارادی می گردد و از طرفی بیمارانی وجود دارند که نجات جان آنان منوط به استفاده از اعضای مبتلایان به مرگ مغزی است، بنابراین آیا استفاده اعضای مبتلا به مرگ برای جان بیماران دیگر جایز است؟

مس میت، غسل و نماز میت، کفن و دفن درباره آنها جاری نیست، تا قلب از کار بیفتد و بدن سرد شود. اموال آنها را نمی توان در میان ورثه تقسیم کرد، و همسر آنها عده وفات نگه نمی دارد، تا این مقدار حیات آنان نیز پایان پذیرد. ولی وکلای آنها از وکالت ساقط می شوند، و حق خرید و فروش یا ازدواج برای آنها، طلاق همسر از آنان را ندارند. و ادامه معالجات در مورد آنها واجب نیست، و برداشتن بعضی از اعضای بدن آنها در صورتی که حفظ جان مسلمانی متوقف بر آن باشد مانعی ندارد؛ ولی باید توجه داشت که اینها همه در صورتی است که مرگ مغزی به کامل و به صورت قطعی ثابت گردد، و احتمال بازگشت مطلقاً وجود نداشته باشد.

ج: اگر استفاده از اعضای بدن بیمارانی که در سؤال توصیف شده اند برای معالجه بیماران دیگر،

باعث تسریع در مرگ و قطع حیات آنان شود، جایز نیست. در غیر این صورت اگر عمل مزبور با اذن قبلی وی صورت بگیرد و یا نجات نفس محترمی متوقف بر آن عضو مورد نیاز باشد، اشکال ندارد.

س: علاقمند هستم اعضای خود را هدیه کرده و از بدن من بعد از مردنم استفاده شود و تمایل خود را هم به اطلاع مسئولین رسانده ام. آنان نیز از من خواسته اند که آن را در وصیتنامه خود نوشته و ورثه را هم از خواست خود آگاه کنم آیا چنین حقی را دارم؟ ج: استفاده از اعضای میت برای پیوند به بدن شخص دیگر برای نجات جان او یا درمان بیماری وی اشکال ندارد و وصیت به این مطالب هم مانعی ندارد مگر در اعضایی که برداشتن آنها از بدن میت موجب صدق عنوان مثله باشد و یا عرفاً هتک حرمت میت محسوب شود. (خامنه ای، ۱۴۲۴ق، ص ۲۸۷)

کتابنامه

قرآن کریم

- ابن سینا، حسین بن علی، النحاة، ایران تهران: مرتضوی، ۱۲۶۲ق
- ابن منظور، جمال الدین محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت: دار مکتبة الهلال، (۱۴۱۴ق)
- أزدی، ابی محمد بن الحسین بن درید، ترتیب جمهرة اللغة، ایران مشهد، مؤسسه الطبع و النشر التابعه للآستانة الرسووية المقدسة، ۱۴۲۶ق)
- آصفی، محمد مهدی، (پیوند اعضای مردگان مغزی) فقه اهل بیت، سال، هشتم، شماره ۳۱ پاییز ۱۳۸۲ق
- بحرانی، یوسف بن احمد بن ابراهیم، الحدائق الناضرة فی احکام العترة الطاهرة، قم: دفتر انتشارات اسلام، چاپ اول، ۱۴۰۵ق
- پور جواهری، علی، پیوند اعضا و مرگ مغزی در آینه فقه، تهران، دانشگاه امام صادق، ۱۳۸۳ش.
- جعفری لنگرودی، محمد جعفر، مبسوط در ترمینولوژی حقوق، ایران تهران: کتابخانه گنج دانش، (۱۳۷۸).
- جوهری، اسماعیل بن حماد، معجم الصحاح (ویرایش خلیل مأمون شیخ)، بیروت: دار المعرفة ۱۴۲۶ق.
- حبیبی، حسین، مرگ مغزی و پیوند اعضا از دیدگاه فقه و حقوق، قم، بوستان کتاب، چاپ اول (۱۳۸۰).
- حسینی خامنه ای، سید علی، أجوبه الاستفتاءات، قم: دفتر معظم له، چاپ اول، ۱۴۲۴ق
- حلی، محمد بن منصور بن احمد ابن ادريس، السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چاپ دوم، (۱۴۱۰ق)
- خرازی، سید محسن، البحوث الهامة فی المكاسب المحرّمه، بی جا؛ فی طریق الحق چاپ اول، (۱۴۲۳ق).
- خمینی، سید روح الله موسوی، استفتائات، ایران قم: دفتر انتشارات اسلامی، چاپ پنجم، (۱۴۲۲ق)

- ستوده ، حمید ، مرگ مغزی ، پردازش فقهی و حقوقی ، ایران قم : مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام
- راوندی، قطب الدین، الخراج والجرايح، ایران قم، موسسه امام مهدی عجل الله تعالی فرجه، ۱۴۰۹ق
- قمی، محمد مومن، کلمات سدیده فی مسایل جدیده، ایران قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه، ۱۴۱۵ق
- روحانی، سید صادق، فقه الصادق علیه السلام، ایران قم، دار الكتاب مدرسه امام صادق علیه السلام، ۱۴۱۲ق
- کلینی، ابو جعفر، محمد بن یعقوب، الکافی، ط اسلامی، ایران قم، دار الکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ق
- نراقی، ملا مولی احمد بن محمد مهدی، مستند الشیعه فی احکام الشریعه، ایران قم، موسسه آل البيت علیهم السلام، ۱۴۱۵
- ابن منظور، ابو الفضل، جمال الدین، محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت لبنان، دار الفكر للطباعة و النشر و التوزیع - دار صادر، ۱۴۱۴ق
- حر عاملی، محمد بن حسن، تفصیل وسائل الشیعه إلى تحصیل مسائل الشریعه، ایران قم، موسسه آل البيت علیهم السلام، ۱۴۰۹ق
- ابن قدامه، أبو محمد موفق الدین عبد الله بن أحمد بن محمد بن قدامة الجماعيلي المقدسي ثم الدمشقي الحنبلي، المغني، مكتب قاهره، ۱۳۸۸ق
- جزیری، عبد الرحمن، الفقه علی المذاهب الأربعة، بی تا
- سلطانیان، مرگ مغزی، مجله فقه اهل بیت سال ۴ شماره ۱۴، ۱۳۷۷ش
- نائینی، میزا محمد حسین غروی، میه الطالب فی حاشیه المکاسب، ایران تهران، مکتب المحمديه، ۱۳۷۳ق
- احمد بن حنبل ابو عبد الله شيباني، مسند الإمام أحمد بن حنبل، مؤسسة قرطبة - القاهرة، الأحاديث مذيلة بأحكام شعيب الأرنؤوط عليها